

# زندگی نامه کارنامه دبی طالب آملی

## شاعر نثر مندی که شایسته این فراموشی نیست

(۱۰)

دکتر فرامرز گودرزی

ممدوحان طالب - اگرچه خوانندگان گرامی این سلسله مقالات، در شرح احوال طالب بتدریج با کسانی که مورد ستایش او قرار گرفته اند آشنائی حاصل نموده اند، ولی چندتن از ممدوحان شاعر به علت آنکه درس نوشت او تأثیر چندانی نداشته اند از قلم افتاده بودند. در اینجا ابتدا نام کسانی را که از آغاز شعر و شاعری طالب ممدوح او بوده اند ذکر نموده، کسانی را که از قلم افتاده اند نیز با ذکر شرح حال مختصری بر آنان می افزائیم. توجه به شرح زندگی طالب نشان می دهد که او تنها به ستایش بزرگان و پادشاهان نپرداخته بلکه این شاعر آزاده حتی تنی چند از گمنامترین شعرا و ادبای هم عصر خویش را نیز ستوده است که درباره آن در بحث رابطه طالب با هم عصرانش سخن خواهیم راند. ممدوحان طالب از آغاز شعر و شاعری او عبارتند از:

۱ - میرابوالقاسم وزیر حاکم آمل که با توجه به تذکر جناب استاد محیط طباطبائی در سخنرانی رادیویی ترشیزی بوده و برخلاف آنچه که تا بحال تصور میشد از خاندان مرعشی نبوده است. نکته ای که در تأیید نظریه استاد محیط طباطبائی میتوان ذکر کرد آنستکه صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نیز میرابوالقاسم وزیر حاکم آمل را «قوم میرزا محمد شفیع خراسانی» دانسته است. بنابراین انتساب میرابوالقاسم وزیر به خاندان مرعشی و اینکه او دائی زاده شاه عباس کبیر یعنی برادرزاده خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس - بوده است بی اساس است تشابه اسمی دو میرابوالقاسم که در آترمان میزیسته اند باعث این اشتباه شده است.

۲ - میرزا محمد شفیع خراسانی مشهور به میرزای عالمیان - حکمران خراسان، مازندران و گیلان.

۳ - شاه عباس کبیر.

۴ - حاتم بیگ اردوبادی اعتمادالدوله، صدراعظم ایران.

۵ - بکش خان استاجلو حاکم مرو.

۶ - ملکش سلطان پسر بکش خان که در حیات پدر به قسمتی از قلمرو حکومتی او

فرمانروائی داشت و پس از مرگ پدر به حکمرانی مرو رسید. توضیح قابل ذکر آنستکه طالب پدر و پسر هر دو را ستایش نموده است ولی به علت تشابه اسامی بکش و ملکش و اشتباه کتاب دواوین طالب که هردو نام را مربوط به يك تن دانسته‌اند تمیز اشعاری که در ستایش پدر سروده شده از مدایحی که مربوط به پسر است ممکن نیست، فقط از روی قیاس میتوان گفت آثاری که متضمن نام ممدوح با کلمه خان است مربوط به پدر - بکش خان - و اشعاری که دارای نام ممدوح با کلمه سلطان است مربوط به پسر - ملکش سلطان - میباشد.

- ۷ - میرزا غازی ترخان حاکم سند و قندهار .
  - ۸ - چین قلیچ خان حاکم پیشاور .
  - ۹ - دیانت خان از امرای دربار جهانگیر شاه .
  - ۱۰ - عبدالله خان فیروز جنگ حاکم گجرات .
  - ۱۱ - شاپور تهرانی شاعر .
  - ۱۲ - حکیم صدرالدین شیرازی معروف به حکیم صدرا ، طبیب .
  - ۱۳ - اعتمادالدوله تهرانی صدراعظم هند .
  - ۱۴ - جهانگیر شاه .
- که درباره آنان به تفصیل سخن گفته شده است .

۱۵ - ملکه نورجهان همسر جهانگیر شاه ، که دختر اعتمادالدوله تهرانی بود و جهانگیر او را عاشقانه می‌پرستید و دست او را برای دخالت در امور مملکتی باز گذاشته بود . نام اصلی او مهرالنساء بیگم بود پس از ازدواج با جهانگیر ابتدا نورمحل بیگم و سپس نورجهان بیگم لقب گرفت . وی طبع لطیف شاعرانه‌ای داشت و «مخفی» تخلص مینمود . صاحب مرآة الخیال درباره او می‌نویسد «در بذله گوئی و سخن سنجی و شعر فهمی و حاضر جوابی از زنان ممتاز زمان خویش بود» صاحب تذکره نتایج الافکار درباره او می‌گوید «نورجهان بیگم بنت اعتمادالدوله ایرانی که به شرف هم صحبتی خدیو معدلت پژوه افتخار اندوز بوده و به حسن صورت و لطف سیرت و نظم پردازی و سخن سنجی و لطیفه گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسوان زمان گوی سبقت ربوده و به فهم و فراست و کمال و هوشمندی آنچه در خاطر مبارك پادشاه جا یافته بود که مافوق خود دیگریرا از محلات عالیات در عزت و احترام نگذاشت» صاحب تذکره مزبور درباره شعر فهمی و حاضر جوابی نورجهان نوشته است «نقل است که وقت هلال شوال (جهانگیر) از فرط نشاط بر زبان فیض ترجمان راند :

«هلال عید بر اوج فلک هویدا شد» نورجهان فی البدیهه به عرض رسانید «کلید میکده گم گشته بود پیدا شد» و مورد تحسین و آفرین فراوان گشت .

ملکه نورجهان بیگم دارای طبع شاعرانه بوده و غزل زیر را منسوب به او میدانند :	
از پنجه من چاک گریبان گله دارد	وز گریه من گوشه دامان گله دارد
دامان نکه تنگ و گل حسن تو بسیار	گلچین بهار تو ز دامان گله دارد
سنبل به چمن، نافه به چین، مشک به تانار	از نکست آن زلف پریشان گله دارد
از بسکه به زندان غمش دیر بماندم	زنجیر به تنگ آمد و زندان گله دارد
که بت شکنم گاه به مسجد ز من آتش	از مذهب من گبر و مسلمان گله دارد
در بزم وصال تو به هنگام تماشا	نظاره ز جنبیدن مژگان گله دارد

علاقه جهانگیر به همسر زیبا و لایق خود نورجهان به آن رسید که در اواخر عهد سلطنت خویش دستور داد بنام او سکه بزنند و این بیت بر روی آن سکه‌ها منقوش بود :

ز حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور      بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

ابیات زیر از قصیده‌ای که طالب در ستایش ملکه نورجهان سروده گلچین شده است :

ساکن این مهد کیست دیده بد دور  
مهدنشین ، شمع خانواده دستور  
فخرکنان میروند قیصر و فغفور  
در پس نه پرده يك ستاره مستور  
رغبت دنیا کند ز خلد برین حور  
رنگ کلیدیست مانده در کف گنجور  
هست در آفاق ذکر خیر تو مذکور  
میرسدت گر به مه زکوة دهی نور  
بس دل‌ویران که شد به سعی تو معمور  
جانب فیروزه کرده‌ای نظر از دور  
معدن فیروزه از زمین نشابور  
در همه معموره جهان شده مشهور  
زاده و پرورده با دیده بد دور  
شاه سلیمان و کاینات صف مور  
لمعه نوری تو و جهان شجر طور  
بود ز روی ادب بدارش معذور  
نیست ادای حق ثنای تو مقذور  
رایت فتح تو باد ناصر و منصور  
لمعه زنان چون بفرق مه علم نور

این چه عماریست ، وین چه قبه پر نور  
مهد ، حرمگاه پادشاه جهانست  
نورمحل بیگم آنکه پیش رکابش  
نیست فلکرا بیاکدامنی او  
دمبدم از شوق عطرسائی بزمش  
باقی جودش ز خرج مایه صد گنج  
ای که رخ نیتت به جانب خیرست  
لوح دلی صافتر ز آینه‌داری  
ای تو عمارتگر خرابه دلها  
گر به خراسان خبر رسد که توروزی  
تا در هندوستان پبای خود آید  
صیت سخای تو همچو عدل شهنشاه  
از پدر و مادری که مثل تو فرزند  
هست جهان گلشن سبا و تو بلقیس  
یا که شهنشاه شبه حضرت موساست  
طالب اگر دیر در ثنای تو دم زد  
میزند اینک در دعا چو زبانا  
تا که بود تیغ آفتاب جهانگیر  
سایه لطف شهشهی به سرت باد

ابیات زیر منتخب از قطعه‌ای ستایش‌آمیز در مدح نورجهان است .

سجاده افکند به حریم تو آفتاب  
در چشم خود بجای صدف پروردسحاب  
هر حور صبح‌خیز که سر بر کند ز خواب  
از اختلاط سایه پروانه اجتناب  
اقبال هم‌عنان رودت ، بخت در رکاب  
بنوشت در جریده اعمال تو ثواب  
نی آفتاب روی تو بیند نه ماهتاب  
چشم از خیال خاک‌نشینان کنی پر آب  
تمثال دیگری نپذیرد به هیچ باب  
انگور را چه حد که تواند شدن شراب

ای مریم مسیح مکان کر بساط نور  
از بهر سجه تو گهرهای خاص را  
رخ شوید از چکیده آب وضوی تو  
در بزم عشرت تو کند شمع شوخ چشم  
آندم که در عماری دولت‌کنی نشست  
دست فرشته با قلم از کارشد زبس  
در سایه تو خلق جهانی واز صلاح  
مسند به مصلحت فکنی زرنگار لیک  
آئینه‌ای که محرم عکس توشد ز شرم  
اکنون که دست‌تاک بدیدی به تیغ زهد

در پایان این قطعه طالب از نورجهان استدعائی می‌نماید و تصریح میکند که قبلاً توسط خواهرش آنرا به عرض رسانیده و از ملکه پاسخ آنرا میخواهد :

کردم بیان بهم صدف خود را اضطراب  
آزرده دل مباش برادر به هیچ باب  
خواهم رساند حال ترا با صد آب و تاب  
اما ندانم اینکه چه شد عرض را جواب  
نادادن جواب ، جوابست در حساب

بلقیس مسنداد و سه‌مه شد که حال خویش  
از مهر خواهری مژمه سیراب کرد و گفت  
کاینک به عرض قبله ناموسیان عرش  
دانم که رفت و عرض نمود آنچه گفتنی است  
بوی اجازت آید ازین خامشی ، بلی

و گویا این استدعا يك تقاضای مادی بوده زیرا می‌گوید :

یا در مقام فقر به درویشیم سپار یا از ممر خاص خلاصم کن از عذاب

درباره حاضر جوابی نورجهان داستان زیر را نقل میکنند: روزی ملك الشعرا طالب آملی در حضور جهانگیر شاه و ملکه نورجهان غزل تازه خویشرا میخواند به این بیت رسید:

ز شرم آب شدم، آبراشکستی نیست  
بمخیرتم که مرا روزگار چون بشکست

نورجهان بلافاصله گفت «یخ بست و شکست!». علامه شبلی نعمانی این مناظره را مربوط به نورجهان و ابوطالب کلیم کاشانی میداند، حال آنکه خود وی در حاشیه کتاب شعر العجم می نویسد «در بعضی تذاکر آنها به طالب آملی نسبت داده اند». اگر به نکات زیر توجه کنیم در خواهیم یافت نظر صاحبان «بعضی تذاکر» صحیح تر بوده و طرف مناظره ملکه نورجهان نمیتواند کسی جز طالب آملی باشد.

۱- طالب آملی ملك الشعرا جهانگیر شاه بوده و از سال ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۶ (سال مرگش) در دربار سمت امیری داشته و در تمام مراسم رسمی و بزم های خصوصی دربار، در سفر و حضر شرکت مینموده است. قبل از پیوستن به دربار نیز بواسطه ارتباط و وابستگی به اعتمادالدوله (پدر نورجهان) با ملکه مزبور آشنائی داشته است.

۲- خواهر طالب آملی سنی النساء خانم ندیمه مخصوص و مورد اعتماد ملکه نورجهان بوده و در دربار اقامت داشته و طالب اغلب عرایض خود را بوسیله او تقدیم ملکه مینمود.

۳- در دیوان طالب آملی مدایحی در ستایش ملکه نورجهان وجود دارد که در یکی از آنها چنانکه دیدیم طالب از ملکه تمنائی مینماید و میگوید: پاسخ آنچه که توسط خواهرم درخواست نموده ام چه شد و «بوی اجازت آید از این خامشی بلی». بعضی ها این تمنا و کسب «اجازت» را اینطور تعبیر نموده اند که طالب از ملکه عظیم الشان هند، یکی از دوشیزگان درباری را که پرورش یافته او بوده و باصطلاح «دختر خوانده» وی به شمار میرفته خواستگاری نموده است.

شادروان پژمان بختیاری این دوشیزه را خواهر شاپور تهرانی شاعر مشهور و معاصر ابوطالب میداند. قبلاً درباره ملاقات ایندو شاعر و علاقه طالب به شاپور تهرانی گفتگو شد، شاپور عموزاده اعتمادالدوله و خویش نزدیک ملکه بود، بنابراین اگر نظریه شادروان پژمان صحیح باشد طالب به خواستگاری عموزاده ملکه نورجهان رفته است. بهر حال چه نظریه فوق در مورد خواستگاری طالب از خویش نزدیک ملکه صحیح باشد و چه نباشد وابستگی شدید او به شاه و ملکه هند غیر قابل انکار است.

۴- در دیوان کلیم کاشانی و سرگذشت او نکته ای که ارتباط ویرا با دربار جهانگیر شاه ثابت کند وجود ندارد، بلکه کلیم مدتی پس از مرگ جهانگیر بدربار شاه جهان پیوست و آن پادشاه و فرزندان او را ستایش نمود.

۵- نگارنده این سطور با جستجو در دو آیین موجود اشعار طالب آملی و ابوطالب کلیم کاشانی، که در دسترس بود به غزلی که در بر دارنده بیت فوق باشد دست نیافت و متأسفانه نمیتوان داوری کرد که بیت مزبور متعلق بکدامیک از این دوتن برجستگان شعر سبک هندی است، ولی در مورد طالب آملی میتوان گفت که بسیاری از اشعار اصیل او، که در زمان وی توسط نویسندگان معروف زمانش در تذکره های معتبر ثبت شده است امروزه در مجموعه اشعارش دیده نمی شود، مثلاً این بیت بسیار مشهور و زیبای طالب آملی:

مردم ز رشك چند به بینم که جام می  
لب بر لب ت گذارد و قالب تهی کند

که به تصریح تذکره نویسان متعلق به طالب آملی است ، و غزل دربردارنده آن ، در دواوین موجود آثار طالب دیده نمی شود ، درحالی که شیخ فیروز منشی در ملاقات خود با طالب این بیت را از اشعار وی انتخاب نموده و برای اثبات شناخت هنری خویش برای او خوانده است «درسنه ۱۰۲۹ ..... شوق ملاقات طالب درمن پیدا شد ..... به ترد او رفتیم ..... گفتیم چند شعر شمارا شنیده بودم ..... اشعاررا پرسید کدامند ؟ ، این ابیات را خواندم :

لب از گفتن چنان بستم که گوئی      دهان بر چهره زخمی بود و به شد

\*\*\*

مزه ای در جهان نمی بینم      دهر گوئی دهان بیمار است  
وقتی این شعر را خواندم :  
مردم ز رشک چند به بینم که جام می      لب بر لب گذارد و قالب تهی کند

برخاسته در آغوشم گرفت و از ذوق شعری و سخن فهمی من تمجید بسیار کرد .  
مهمترین علتی که باعث شده برخی از اشعار طالب آملی یا ابوطالب کلیم کاشانی امروزه درست نباشد وجود شعرائی گمنام با تخلص آنان است . در سبک هندی حداقل ده تن شاعر با تخلص «طالب» شناخته شده است که با بررسی دیوان شعر آنان شاید بتوان بخشی از اشعار طالب را که کاتبان دواوین اشتباهاً داخل اشعار ایشان نموده اند بدست آورد . میدانیم که طالب آملی در مواقع خاصی «آشوب» تخلص مینمود ، وجود شاعری بنام «آشوب مازندرانی» که صاحب مجموعه ای مدون از انواع شعر هاست و در عصر طالب نیز میزیسته بعضی از محققان را باین تصور واداشته که آندسته از اشعار طالب که تخلص «آشوب» دارد متعلق به آشوب مازندرانی است . در شماره های قبل این مجله با استفاده از نظریه استاد گلچین معانی ضمن رد نظریه فوق ثابت شد که «آشوب» تخلص طالب در اوقات مخصوصی بوده است و طالب آملی نمیتوانسته اشعار آشوب مازندرانی را که مدتها پس از مرگ او پا به عالم شعر و شاعری گذارده بنام خود ثبت نماید ، ولی باید دید که آیا کتاب اشعار آشوب مازندرانی آثاری را که طالب با تخلص «آشوب» بیابان رسانده داخل دیوان او نکرده اند ؟ پاسخ این سؤال را شاید محققان عالقدر با بررسی دقیق مجموعه آثار طالب آملی و همولایتی او آشوب مازندرانی بتوانند تهیه نمایند . در مورد کلیم کاشانی وضع ازین هم بدتر است زیرا دوبرادر از بزرگ زادگان هند که طبع شاعرانه داشته اند یکی «کلیم» و دیگری «سلیم» تخلص نموده اند و برگزیدن تخلص «کلیم» و «سلیم» بواسطه احترامی است که این دوبرادر برای کلیم کاشانی و محمدقلی سلیم تهرانی قائل بوده اند و بواسطه موقعیت ممتازی که برادر «کلیم» تخلص در جامعه زمان خود داشته تذکره نویسان او بخاطر بزرگداشت وی از درج شرح حال کلیم کاشانی ، که بحق از بزرگترین شاعران سبک هندی ، بلکه شعر پارسی است ، خودداری نموده و به عوض در علو مقام «کلیم» اخیرالذکر داد سخن داده اند و چه بسا که اشعاری از کلیم کاشانی وارد دیوان شاعر هندی هم تخلص او شده باشد .

۶ - تذکره نویسانی که بیت مورد بحث (ز شرم آب شدم ....) را از کلیم میدانند عقیده دارند که کلیم این بیت را نوشته و بدربار فرستاد تا بدینوسیله با جهانگیر شاه و نورجهان آشنائی حاصل نموده و راه خود را برای ورود به دربار هموار کند ولی چون نورجهان معتقد به شاعری او نبود ، پاسخ دندان شکنی باو داده ، با یک نظر سطحی پی خواهیم برد که این نظریه نادرست است زیرا معمولاً چنین سؤال وجوابی همیشه در مناظره بین دوتن ردوبدل می شود و از طرف دیگر ، بعید بنظر میرسد ملکه عظیم الشانی چون نورجهان که دخالت در امور کشوری کمتر وقتی برای او باقی می گذاشت ، شخصاً پاسخ گوئی بنامه شاعر تازه رسیده ای را به عهده

گرفته و از روی عناد او را برنجاند. چون صحبت از محمدقلی سلیم تهرانی به میان آمد، چند بیت از حاصل طبع شاعرانه او را، که در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در کشمیر در گذشته و در کنار قدسی، کلیم مدفون است ذکر نموده و اضافه میکنم که سلیم از شعرای ممتاز سبک هندی است:

مکن به حلقه آن زلف تابدار انگشت  
باین جهان زعدم آمدن پشیمانیت  
که هیچکس نکند در دهان مارانگشت  
از آن همیشه گرد طفل شیرخوارانگشت

\*\*\*

بصورت تو کسی کمتر آفریده خدا  
ترا کشیده و دست از قلم کشیده خدا

\*\*\*

صورت نبست در دل من کینه کسی  
آئینه هرچه دید فراموش میکند

\*\*\*

تنگستی چین نیاندازد به پیشانی مرا  
زلف معشوقم که می‌زبید پریشانی مرا

۱۶ - شاهزاده شهریار پسر جهانگیر نیز مورد ستایش طالب بوده، ابیات زیر از مدیحه‌ای که به مناسبت فتح قندهار در ستایش شاهزاده مذکور سروده شده انتخاب گردیده است.

نصرت به فتح و فتح به اقبال یار شد  
دولت بسی چراغ بکف در سراغ بود  
گو عندلیب عهد چمن تازه کن که باز  
ای فتح مژده باد که بر لشگری ظفر  
میهر سپهر کوکبه شهزاده شهریار  
از بسکه پاک‌نیت و نیک اعتقاد بود  
این فتح در صحیفه طالع بنام اوست

۱۷ - در ستایش شاهزاده خرم ولیمهد جهانگیر که پس از او با نام شاه‌جهان به سلطنت رسید نیز در دیوان او اشعاری وجود دارد. ابیات زیر از قطعه‌ای است که در فتح دکن، در پایان جنگی که در تریبده اتفاق افتاد سروده شده است. طالب درین جنگ به همراهی عبدالله‌خان فیروز جنگ جزو قشون شاهزاده خرم بود، ابیاتی از این قطعه قبلاً ضمن شرح احوال طالب ذکر شده است.

چون موج زد قشون شهشه به تریبده  
باخویش گفت حاکم آن عرصه کاین زمان  
این شاه خرم است که در بزم پادشاه  
ما فرقه فلک زدگانیم و شه فلک  
ملک دکن به اهل دکن گشت غمگده  
نی مکر و حیلله فایده دارد نه عربده  
تسلیم گشته ضامن فتح دکن شده  
چون با فلک نبرد نماید فلک زده

غزل زیر که در آن طالب استادی خاص خویش را با انتخاب نام ممدوح به صورت ردیف شعری نشان داده در ستایش شاه‌جهان سروده شده و در آن به مدح جهانگیر نیز پرداخته است.

بهار آمد که گردد دشت خرم بوستان خرم  
ز جوش گل شود چون عرصه گلشن جهان خرم  
بهار آمد که از فیض قدوم باد نوروزی  
شود گل تازه، نسوین خنده روی و ارغوان خرم

هواخوش، سبزه خوش، کشمیر خوش، دل خوش عجب نبود  
 که از دیدار او دائم شهشه راست جان خرم  
 پدر عالمستان آمد، پسر کشورگشا یارب  
 تمام عمر با آوازین شاد، این از آن خرم  
 بهم باشند یارب چون چراغ و نور ارزانی  
 لب این متصل خندان دل آن جاودان خرم  
 بهار و جلوه نوروز و کشمیر بهشت آئین  
 به شاهنشاه مبارک باد و بر شاه جهان خرم  
 دعائی از ته دل میکند طالب بگو آمین  
 ولی زانگونه آمینی که گردد جان از آن خرم

۱۸ - در دیوان طالب قصیده‌ای با یکصد و پانزده بیت شعر دیده می‌شود که در مدح ابوسعید نامی با ردیف تیغ سروده شده است. چون با کتبه ابوسعید چندین نفر در زمان طالب میزیسته‌اند و در رده امرا و بزرگان بوده‌اند، متأسفانه نمیتوان تعیین کرد که ابوسعید ممدوح طالب کدامیک از آنان است، ولی صفاتی که طالب از ممدوح خود برمی‌شمارد نشان میدهد که او امیری بزرگ و سلحشور و صاحب «سیف والقلم» هردو بوده و با دستی که شمشیر میزده قلم هم بر میداشته، این ابیات از قصیده مزبور انتخاب شده است:

نگاه تیزتر اینست مرد میدان تیغ  
 گل است پیش‌نگاه تو دشمنه، ریحان تیغ  
 که کارگر نبود پر بدست طفلان تیغ  
 چنانکه بی‌خبر افتد بدست مستان تیغ  
 نهاده بر هم، چون کافر و مسلمان تیغ  
 که از نیام همی بردرد گریبان تیغ  
 که خوانده با نکه او بیک دبستان تیغ  
 که دیده‌است جزا بروی او زبان‌دان تیغ  
 یکی شکارستان را بخاک پنهان تیغ  
 بخاک کرده بود هر قدم هزاران تیغ  
 مبارزان را دین خنجر است و ایمان تیغ  
 که خون لعل شود در رگ بدخشان تیغ  
 چنان برنده که در دست شیر مردان تیغ  
 که بارها زده در راه دین فراوان تیغ  
 اجل نه‌ای که کشی بر فلان و بهمان تیغ  
 چنانکه در کف چشم و چراغ دوران تیغ  
 «دو شاه‌بال همایونش، این قلم، آن تیغ  
 کند برون ز کف روزگار، آسان تیغ  
 که در غلاف صندف، دگر شور به عمان تیغ  
 به پیش ناوک او، دیده‌ایست حیران تیغ  
 خهی به پیش زبان تو آب دندان تیغ  
 بود به نسبت دستت بخویش نازان تیغ  
 ز شاخ دست دلیران چو برگ ریزان تیغ  
 بدان رسیده که آید همی با فغان تیغ  
 اگر به بینی از اشک خصم گریبان تیغ

ز ترک مست تو دایم بود هراسان تیغ  
 ز تیغ و دشمنه بر آن نکه حدیث خطاست  
 نخورده ضربت مژگان یار میگفتم  
 فتد ز گوشه چشمان او نکه بی‌خواست  
 دولشگرند سواد خط و بیاض رخس  
 ز رشک آن مژه‌های برهنه نزدیکست  
 به علم موی شکافی سرآمدست، مگر  
 بهر اشاره کند راز صد معما فاش  
 مقرر است که بعد از هزار صید کنند  
 بدین قیاس همانا شکاری مژه‌اش  
 ز کیش و ملت چشمان او چه می‌پرسی  
 بیاد نشتر مژگان او عجب نبود  
 بکام مردم چشمت بود زبان نگاه  
 نگاه گوشه چشمت به غازی ماند  
 نگاه تیز تو مخصوص جان اهل دلست  
 نکه به فرگس مست تو درشکار دلست  
 «همای اوج سعادت» ابوسعید که هست  
 چو چین برابر وی قدرت ز ندیک انگشت  
 به آشنائی بحر کفشی عجب نبود  
 بر بلارک او، سینه‌ایست چاک زده  
 زهی به نزد کمان تو نرم شانه سپهر  
 زبس که صدهنرت خاتم هرانگشت است  
 بیاغ معرکه از باد حمله تو شود  
 زبس که عدل تو میداردش به حبس نیام  
 زبس رحیم دلی دیده‌ها پر آب کنی

چنان ز عدل تو خونریز گشته متواری  
ز روی خصم تو از بس بزغفران خائست  
ز بس چو آینه روشندلی و پاک‌ضمیر  
تو ای سوار سبک حمله گران‌گوهر  
ز زخم تیغ تو تا حشر خون نگردد فاش  
ز مردین لب خویش از چه لعلگون دارد  
ز امن عهد تو شد تیغ را نگهبان کلک  
چنان به عهد تو پوشیده دهر کسوت امن  
انامل تو ز شکر یکی نیستانست  
قلم گرفته بکف از نهیب خنجر تو  
ز ضربت تو بر آنم که مرده زنده شود  
بدست بحر همی تیغ، شاخ مرجانست  
«شجاعت و کرم از یک قبیله‌اند بلی»

که در جهان نتوان یافتن به درمان تیغ  
چو برق نیست زمانی که نیست خندان تیغ  
توان به صیقل رأی تو کرد درخشان تیغ  
ز بسکه چابکدستی، ز بسکه بران تیغ  
بدان صفت که زند آفتاب تابان تیغ  
مگر که خورده ز خون مخالفت پان تیغ  
بدار چه پیش همی کلک را نگهبان تیغ  
که فتنه نیز نبیند به خواب عریان تیغ  
که هست روز دغا شیر آن نیستان تیغ  
نهاده‌اند دلیران به طاق نسیان تیغ  
چرا که دست تو خضراست و آب حیوان تیغ  
به بگردست تو بر عکس، شاخ مرجان تیغ  
بود کرام جهان را گواه احسان تیغ  
چون انتخاب اشعار بیشتری درین قصیده موجب بدار از کشیدن سخن خواهد شد لذا  
به همین مقدار بسنده کرده و بحث را خاتمه میدهم.

چنانکه گفته‌اند طالب تنی چند از ادبا و شعرای همزمان خویش را، که امروزه جز  
نامی از آنان باقی نمانده، نیز ستوده است که در بحث طالب و معاصرانش درباره آن سخن رانده  
خواهد شد.

